

نقد و بررسی نظریه‌ی ارزش افزایی در تفسیر موسع متون مقدس

ثمانه علوی*

چکیده

از جمله اهداف تفسیر مبتنی بر تکثر معنا، نظریه‌ی ارزش افزایی در تفسیر هرمنوتیکی متون است. یک تفسیر ارزش افزا، دامنه‌ای از احتمالات تفسیری را به سوی متن روانه می‌دارد تا ارزش اعتبار ادبی آن را به حد اعلا رسانده و آشکار نماید. در مقابل فواید مترتبی نظیر ویژگی‌های منحصربه‌فرد متنی نظیر ظرفیت‌های زبانی، امکانات بالقوه معنایی متن، تأثیرپذیری خوانش متن از دایره المعارف خواننده و اطلاعات عصری آن، مشکل عمده‌ی چنین رویکردی در هرمنوتیک پسامدرن، بی‌اعتنایی به قصد مؤلف به‌عنوان تنها فاکتور تعیین‌بخش معنای متن است. از این رو نظریه‌ی ارزش افزایی به‌طور مطلق امکان طرح در همه‌ی متون را نخواهد داشت؛ بنابراین پژوهش فوق که به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی همراه با گردآوری اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای انجام گرفته است می‌کوشد با طرح فرضیه‌ی «ارزش افزایی قصدی گرا» تعاد معنایی برداشت‌شده از قرآن را در عین ملتزم بودن به قصد ماتن اثبات نماید و در پی نفی توأمان «وحدت معنایی مبتنی بر قصدی گرایی انحصاری» و «کثرت معنایی مبتنی بر ذهنی‌گرایی افراطی» برآید و روش تفسیری جدیدی را برای تفاسیر متون به خصوص متن مقدس قرآن ارائه نماید.

کلیدواژه‌ها: هرمنوتیک، ارزش افزایی، پایان‌ناپذیری، متن محوری، مفسر محوری

* دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، s.alavi5892@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۳

۱. مقدمه

مسئله‌ی فهم متون نوشتاری و بررسی عناصر مؤثر بر آن، از جمله مباحثی است که از زمانی که بشر برای انتقال پیام به نگارش روی آورد، همواره مورد توجه دانشمندان در جوامع مختلف انسانی بوده است و به آن پرداخته‌اند. مهارت خواندن برای ارتباط انسان با دنیای دانش و میراث نوشتاری بشر ضرورتی انکارناپذیر است. در دنیای کنونی نیز هیچ انسانی از این مهارت بی‌نیاز نیست و بخش زیادی از موفقیت انسان عصر کنونی به توانایی خواندن و درک متون مختلف بستگی دارد.

امروزه نیز چالش و دیالکتیک تک معنایی و چندمعنایی، مهم‌ترین و حساس‌ترین مسئله در حوزه‌ی تمدن اسلامی در خصوص دانش هرمنوتیک و فهم شناسی متون به شمار می‌آید. «نظریه‌ی ارزش افزایی» (Value maximizing theory) نیز که به‌عنوان یکی از اهداف فهم در کنار نظریه‌ی قصدی‌گرایی انحصاری مطرح است^۱ بر آن است که به‌حد‌اعلا‌ی ارزش رساندن یک اثر یا به حد‌اعلی رساندن تجربه‌ی زیباشناختی لذت‌بخش (Stecker, 2003, 35) یا به حد‌اعلی رساندن ارزشیابی یک اثر می‌تواند هدف، علاقه و خواسته‌ی مفسر باشد و این علاقه و خواست ترفیع لذت، می‌تواند با تجویز دامنه‌ای از تفاسیر سازگار با اثر (Ibid, 34) به بهترین شکل تأمین گردد. در این نظریه تفاسیری که اثر را در مطلوب‌ترین حالت عرضه می‌کنند، باید ترجیح داده شوند (Davies, 2006, 223). بر اساس این نظریه برای متن می‌توان معانی متعدد صحیحی که فراتر از نیت مؤلف هستند در نظر گرفت (عابدی سر آسیا، ۱۳۹۶: ۲۴۰-۲۴۳).

مبانی نظریه‌ی ارزش افزایی بر طبق تعریف مبسوطی که از آن خواهد آمد؛ در قائل شدن به تکرر معانی ممکنه با استفاده از دو بعد و ظرفیت پایان‌ناپذیری در نشانه‌ها و پایان‌ناپذیری در معارف و اطلاعات خواننده است، عدم تعیین معنایی متن و بی‌اعتقادی به قصد و نیت مؤلف نیز جزء دیگر مبانی نظریه‌ی فوق به‌حساب می‌آیند.

برفرض پذیرش این نظریه به‌طور مطلق در متون، برخی پایان‌ناپذیری فهم و تکرر معنا را صرفاً معلول فضای درون‌متن و نشانه‌های آن می‌دانند و گروهی دیگر، آن را صرفاً به پدیده‌ای بیرون از متن نظیر فهم خواننده ارجاع می‌دهند.

از این‌رو درصدد پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که آیا پایان‌ناپذیری را باید صرفاً بر اساس نشانه‌های متن تبیین کرد؟ و یا اینکه باید آن را به امری بیرون از متن، مانند معارف و

دایره‌المعارف خواننده ارجاع داد؟ حال چنانچه پایان‌ناپذیری فهم و تکثر معنا را معلول هر دو علت بدانیم آیا امکان پایان‌ناپذیری در هر متنی وجود خواهد داشت؟

اهمیت پژوهش اخیر به این دلیل است که با عنایت به بررسی‌های صورت گرفته اکثر نظریات ارائه شده در هرمنوتیک با نظر به مطلق متن مطرح گشته‌اند و به ویژگی‌های متون شرعی اسلامی و ماتن آن‌ها توجهی نشده است. برخی دانشمندان مصر همچون محمدابراهیم شریف در کتاب «*اتجاهات التجدید فی تفسیر القرآن*»، عفت محمد شرفاوی در کتاب «*الفکر الدینی فی مواجهة العصر*» و نصر حامد ابوزید در کتاب «*نقد الخطاب الدینی*» به کاربرد هرمنوتیک در تفسیر قرآن روی آورده‌اند، در ایران محمد مجتهد شبستری در کتاب «*هرمنوتیک کتاب و سنت*» بدان پرداخته است؛ در سال‌های اخیر نیز تألیفاتی در راستای مقاله اخیر انجام شده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌گردد؛

علوی (۱۳۹۶) در رساله دکتری با عنوان «*ارزش‌افزایی از منظر هرمنوتیک و کاربرد آن در متون دینی (با تأکید بر آیات و روایات فقهی)*»، به وجوه مختلف این فرضیه و تأثیر آن بر تفسیر متون مقدس پرداخته است. عابدی سر آسیا (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای تحت عنوان «*زبان قرآن و امکان سنجی طرح نظریه ارزش‌افزایی در تفسیر قرآن*»، به مزایا و معایب طرح این نظریه در تفسیر قرآن پرداخته است. عابدی سر آسیا (۱۳۹۶) در کتاب «*هرمنوتیک و اصول فقه: درآمدی بر قصدی‌گرایی*»؛ که کاری توصیفی-انتقادی درباره تکثر معنایی متن و شمول‌گرایی معنایی است، با طرح نظریه قصدی‌گرایی شمولی، ریزه‌کاری‌های مربوط را واکاوی کرده است. قائمی نیا (۱۳۹۳) در کتاب «*بیولوژی نص: نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*»؛ که تحقیقی در باب ارتباط نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن است، علاوه بر دیدگاه‌هایی که در اثر آمده است نظریه‌ای خاص را در باب معرفت دینی می‌پروراند و از این منظر بیولوژی نص به حوزه معرفت دینی نیز تعلق دارد. طیب حسینی (۱۳۸۸) در مقاله «*بررسی مبانی فرامتنی چندمعنایی در قرآن کریم*»؛ به بررسی این موضوع می‌پردازد که آیا واژگان و عبارات قرآن کریم می‌تواند حامل معانی و برداشت‌های متعدّد باشند یا خیر.

پژوهش فوق که به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی همراه با گردآوری اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای انجام گرفته است می‌کوشد در کنار توجه ضمنی به تنوع و گستره اهداف فهم و فراهم آوردن راهی جهت هموار نمودن استفاده مناسب از سایر اهداف فهم، در کنار نظریه‌ی قصدی‌گرایی رویکردی جدید را در تفسیر متن ارائه دهد.

۲. نظریه‌ی ارزش افزایی

امروزه صحبت بر سر امکانات معنایی بی‌شمار پنهان در متن است که می‌توان به کمک خود متن امکانات معنایی آن را کشف کرد و معانی بالقوه آن را بالفعل کرد و به تعبیری آن معانی ممکن را آفرید. حتی اگر لازم باشد باید ساختار متن را شکافت و واژگان یا حروف آن را از هم درید تا آن گوهر ناب زبان، از مستوری به نامستوری برسد و نه صرفاً امکان اولیه که امکانات بی‌نهایت خویش را افشا کند. در این مسیر به مواردی برمی‌خوریم که مفسر نه به کشف که به آفرینش امکانات معنایی و نه به شناخت ارزش متن که برافزودن به ارزش متن و به حد اعلی رساندن آن می‌اندیشد. پرواضح است که در این موارد نیت صاحب متن یا فهم مخاطبان اولیه، اهمیتی ندارد و نهایتاً می‌تواند بیانگر برخی احتمالات معنایی متن باشد. شاید بتوان تفاوت تأویل کلاسیک و تأویل مدرن را از همین نقطه ردیابی کرد. آیزر میان تأویل به معنای کلاسیک و تأویل به معنای تازه‌اش فرق گذاشته و قائل است که تأویل کلاسیک در پی کشف معنای مرکزی متن است و تأویل مدرن، امکانات معنایی متن را توصیف می‌کند (همان به نقل از Iser, 40) وی دیدگاه مدرن را می‌پذیرد و تأکید می‌کند که با تأویل نمی‌توان معنا را کشف کرد، فقط می‌توان شرایط شکل‌گیری معنا را دانست و بر اساس این شرایط، معنا یا به بیان بهتر سلسله‌ی معناها را آفرید

معانی بالقوه (potential meanings)، امکان‌های معنایی (semantic possibilities) و ظرفیت‌های قصدی (intentional potentials) مفاهیمی هستند که باختمین برای توضیح اینکه یک اثر بزرگ چگونه در طول زمان در معنا توسعه می‌یابد مطرح ساخت. او سعی کرده است تا از دو موقعیتی که برای او غیرقابل‌پذیرش است، اجتناب ورزد: (۱) تقلیل معانی به آن‌هایی که توسط مؤلفش قصد شده (در مفهوم محدود) یا توسط خوانندگان اولیه کشف شده است؛ و (۲) توسعه دادن معنای آن به گونه‌ای که آنچه هر خواننده یا گروهی از خوانندگان ممکن است بپسندند تا در آن بیابند، شامل گردد. باختمین اولین موقعیت را محصور کردن (اثر) در دوره‌ی آفرینش آن و دومی را نوین‌گری و تحریف نامید. (عابدی سر آسیا، ۱۳۹۶: ۲۴۰-۲۴۳ به نقل از bakhtin, 1986, 262)

بر اساس تعریف کوتاهی که از نظریه ارزش افزایی در مقدمه بحث بیان گردید باید این نکته را مدنظر قرار داد که ارزش افزایی کشف امکانات ممکنه متن است (علوی، ۱۳۹۶: ۴۲) که می‌تواند فراتر از معانی احتمالی یا معانی متعین آن باشد؛ که گسترده‌ترین دایره معنایی متن را شامل می‌گردد و شامل هر معنایی می‌شود که به وجهی از متن قابل استفاده باشد،

حتی با دخالت دادن پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌های موجه و ناموجه و هر آنچه را که الفاظ متن متحمل آن است، شامل می‌شود. از این‌رو اجتهاد به رأی و تحمیل معنا به متن نیز در دایره معانی ممکنه متن می‌گنجد.

۳. تحلیل خاستگاه نظریه‌ی ارزش افزایی

امروزه در سنت هرمنوتیک ادبی جدیدترین آیین مربوط به منتقدانی است که پایگاهشان، دانشگاه «کنستانس» در جنوب آلمان است، بدین سبب نام مکتب کنستانس را بر آن‌ها نهاده‌اند. فلسفه هرمنوتیک در زیبایی‌شناسی راه‌های نوینی را فراروی تفسیر گشوده است. برخی آن را به هرمنوتیک رمانتیک و هرمنوتیک مدرن تقسیم کرده‌اند. شلایرماخر با تأویل فنی خود مسیری را آغاز کرد که با دیلتای و نیت مؤلف به ترقی و با کتاب حقیقت و روش گادامر به اوج خود رسید. هرمنوتیک از واژه‌ها و جهانی که آن‌ها می‌سازند ترکیبی برای تأویل‌کننده به وجود می‌آورد. با این تفسیر هرمنوتیک، مناسبات و روابط ما را با جهان بیان می‌کند؛ و یکی از این رابطه‌ها زیبایی‌شناسیک است. از نظر گادامر، از راه هرمنوتیک می‌توان کاربرد و معنای خاص زیبایی و به‌طور کلی ارزش هر هنری را شناخت.

هر تأویلی از نظر او تابع سنتی است که متن و تأویل‌کننده، خواهی نخواهی تابع آن هستند. زیبایی‌شناسی در فلسفه‌های معاصر راه‌های تازه‌ای را گشوده که شایسته بررسی‌های همه‌جانبه است. مهم‌ترین شباهت هرمنوتیک و زیبایی‌شناسی و ارزش افزایی این است که تفسیرها و تأویل‌های متعدّد، محترم شمرده می‌شوند و هیچ‌کس حق ندارد ادعا کند که حرف آخر را زده است. لذا به کثرت‌گرایی (پلورالیسم) رسیده‌اند. معناداری و معنا‌مداری در هنر کلاسیک و سنتی ما یکی دیگر از اصول زیبایی‌شناسی است. به این معنی که هر اثری یک معنای اصلی دارد و می‌توان نیت اصلی مؤلف را در اثر یافت. کار تفسیر و تأویل هم همواره این بوده که «کشف المحجوب» باشد و معنی باطنی و اصلی را کشف کند؛ به عبارت دیگر، هرمنوتیک، هم قدیم‌ترین رویکرد به اثر را دارد و هم جدیدترین؛ اما در قدیم معنی را «کشف» می‌کرد و امروز به‌جایی رسیده است که معنی را «خلق» می‌کند و می‌آفریند.

۴. نقد محتوایی نظریه‌ی ارزش افزایی

۱.۴ مبانی نظریه ارزش افزایی

هر دیدگاه و رویکردی تفسیری، بر مبانی خاصی استوار است که در بررسی دقیق و داوری علمی درباره‌ی آن دیدگاه، توجه به مبانی مرتبط با آن، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا تبیین این مبانی در بررسی و نقد آن‌ها تأثیر بسزایی خواهد داشت. قائلان به نظریه‌ی ارزش افزایی چندین عامل عمده را به‌عنوان مبانی و پیش‌فرض‌های نظریه‌ی تفسیری خود برگزیده‌اند که می‌توان آن‌ها را چنین احصاء نمود؛

۱.۱.۴ بی‌اعتقادی به نیت مؤلف

متنی که خود را از یوغ نویسنده آزاد ساخته به‌منزله‌ی جهانی است که ذره‌ذره‌ی آن حامل معناست. هر بار خواندن متن از دلالتی پرده برمی‌دارد و یکی از نقطه‌های تاریک متن را آشکار می‌سازد. هر معنا و دلالتی در فرآیند خواندن متجلی می‌گردد؛ اما این معنا نه آن معنایی است که در برابر صورت و لفظ قرار بگیرد؛ چراکه نه معنا و نه نیت، جدای از متن و پیش از آن وجود ندارند. حذف نویسنده و همه‌ی مفاهیمی که به دنبال دارد همه‌چیز را یک‌باره از جانب نویسنده به‌جانب خواننده منتقل می‌سازد. طرفداران بی‌اعتقادی به نیت مؤلف دلایلی را به‌منظور توجیه نظر خود ذکر می‌کنند که به اهم آنان پرداخته می‌شود:

یکی از دلایلی که باعث شده قائلان به این نظریه، در رویکردشان به فهم متن، مؤلف را مرده بدانند، استقلال متن از مؤلف است. از نظر آنان هنگامی که متنی نگاشته می‌شود، هویتی مستقل و زندگی جداگانه پیدا می‌کند و سرنوشتی غیر از سرنوشت مؤلف دارد.

دلیل دیگر اینکه آنان معتقدند امروزه دیگر تأثیر حوزه‌ی ناخودآگاه مؤلف در شکل‌گیری متن یا اثر هنری، نیز مسلم شده است. بنابراین آفریننده‌ی اثر هنری و کار برنده‌ی قاعده‌ی بیان زبان شناسانه، خود به‌دقت آگاه نیست که چه می‌کند (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

اینکه هدفِ خواندنِ متن، فهم آن است که متن می‌گوید، انگاره‌ی مرکزی نظریه استقلال معنائشناختی متن است. بدیهی است اگر این اصل درست باشد، لازمه‌اش این است که هر خوانش متنی معتبر باشد؛ زیرا هر خوانشی با آنچه متن می‌گوید، مطابقت دارد. مدافعان استقلال معنائشناختی متن می‌توانند در تأیید مدعای خود به مواردی چون اظهارنظر تی. اس. الیوت استناد کنند که بارها اعلام کرد که از اظهارنظر درباره آثارش خودداری می‌کند. خودداری الیوت بر این نگره مبتنی است که مؤلف تنها در فرایند نگارش و آفرینش

اثر تأثیرگذار است؛ اما در فرایند خوانش و فهم اثر، او نیز مفسری است در کنار هزاران مفسر دیگر و از این حیث هیچ برتری بر دیگر خوانندگان اثر ندارد (Barthes, 1995, 129-130). دلیل دیگر اینکه در نظر گرفتن مؤلف در فرآیند فهم متن، در واقع، تحمیل یک محدودیت برای متن و مضیق کردن معنای آن به یک معنا و دلالت نهایی است که این امر موجب «بستن» متن است؛ اما اگر در پس متن به دنبال مؤلف نباشیم، همه چیز گشوده و رها (disentangled) خواهد بود. از نظر پل ریکور نیز که بیشتر به متن محوری گرایش پیدا کرده، هرمنوتیک مؤلف محور، تفسیر را به روانشناسی فرو می‌کاهد و از مدار اصلی خود خارج می‌سازد؛ زیرا تفسیر، جنبه‌های عینی خود را از دست می‌دهد.

۲.۱.۴ تکثر معنا

به گفته‌ی پالمر «ما در دنیای زبان‌ها، تنها با واژه‌های مختلف که دارای معانی گوناگون هستند، سروکار نداریم، بلکه به بعضی واژه‌ها برمی‌خوریم که به‌خودی‌خود، از چندمعنا برخوردار هستند. این مسئله را «چندمعنایی» و چنین کلماتی را واژه‌های «چندمعنا» می‌نامیم (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۱۵) از منظر قائلان به نظریه‌ی ارزش افزایی، دو یا چندمعنایی، نه تنها ایجاد اخلال و ابهام در متن نمی‌کند بلکه هر چه معناها و ابعاد آن بیش‌تر باشد، کلام بدیع‌تر و شگفت‌انگیزتر خواهد بود.

در ادامه به منظور اثبات مدعای خویش به ذکر انواع چندمعنایی و شاهد مثال‌هایی از آن در متون مقدس می‌پردازیم؛

انواع تکثر معنا می‌تواند به دلایل متفاوتی باشد نظیر؛

۱. قابلیت‌های زبانی؛ مانند این که در زبان عربی واژهٔ عِبْر به‌عنوان یک‌لفظ مشترک، هم به‌عنوان جمع مکسر عَبْرَة معنای عبرت و پند و هم به‌عنوان جمع مکسر عَبْرَة به معنای اشک به کار می‌رود «عن الامام علی (ع): ما اکثر العِبْر و اقل الاعتبار» (نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷) که ترجمهٔ آن به فارسی می‌تواند این باشد: چه بسیارند مایه‌های عبرت و چه اندک‌اند عبرت گیران، یا چه بسیارند اشک‌ها و چه اندک‌اند عبرت گیران.

۲. تکثر معنای متنی می‌تواند به دلیل دلالت حروف بر چندمعنا، تعدد مرجع ضمیر، اسم اشاره، یا موصول و یا مشترک لفظی بودن برخی الفاظ و کلمات باشد؛ به‌عنوان مثال در آیهٔ «فی کتاب مکنون* لایمسه آلا المطهرون» (واقع، ۷۹-۷۸) جملهٔ «لایمسه آلا المطهرون» صفت کتاب مکنون و لوح محفوظ است (طباطبایی، بی تا: ۱۳۷/۱۹) البته این احتمال نیز

هست که صفت سوّمی برای قرآن باشد، (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۱۷/ ۴۹۸) و بنابراین که حرف «لا» در آن لای نافیّه باشد برگشت هر دو احتمال به یک معناست و معنایش این است که: آن کتاب مکنون که قرآن در آن است و یا قرآنی که در آن کتاب است، از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است و به جز پاکان کسی با آن تماس ندارد. به طور خلاصه آیه شریفه می‌خواهد بفرماید: کسی نباید دست به خطوط قرآن بکشد، مگر آنکه وضو گرفته باشد و یا هم با وضو باشد و هم بدنش پاک باشد. مفسران از جمله آداب تلاوت قرآن را نیز طهارت می‌دانند، چه طهارت باطنی و چه طهارت ظاهری. در تفسیر جمله «عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» در سوره توبه، آیه ۲۹ نیز اختلاف نظر وجود دارد که همه معانی می‌تواند محتمل و درست باشند. برخی «ید» را به معنای دست گرفته و آیه شریفه را این گونه معنا کرده‌اند: کفار باید جزیه را با دست خود به نظام اسلامی بپردازند که این کار نشانه تواضع آن‌ها در برابر نظام اسلامی است. بعضی دیگر «ید» را به معنای قدرت گرفته و آیه را این طور معنا کرده‌اند: کفار باید جزیه را به سبب قدرت مسلمانان به ایشان بدهند و در معنای احتمالی سوّم «ید» را به معنای نعمت گرفته و آیه را این طور معنا کرده‌اند: کفار جزیه را باید به جهت انعام مسلمانان در نکشتن آن‌ها بپردازند. (جرجانی، ۱۴۰۴: ۲/ ۴۳). و همین‌طور معنای «مساجد» در آیه شریفه؛ «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن، ۱۸) بر دو وجه است؛ معنای اوّلی آیه شریفه این است که مساجد (عبادت گاه‌ها) از آن خداست؛ پس در عبادت کسی را برای خدا شریک نگردانید. اما در روایتی از امام جواد (ع) مساجد در آیه شریفه به مواضع سجده تفسیر شده است که فرمودند: سجده بر اعضای هفت‌گانه: پیشانی، دو کف دست، سر زانو‌ها و نوک انگشت شصت پاها واجب است بنابراین اگر دست از میج قطع شود جایی برای سجده باقی نمی‌ماند و خدای متعال می‌فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» سجده گاه‌ها از آن خدا هستند و آنچه به خدا اختصاص دارد، قطع نمی‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۲/ ۳۴) و بر اساس آن محل قطع دست دزد در اجرای حله سرقه چهار انگشت تعیین شده است. (طیب حسینی، ۱۳۸۸: ۱۴۸).

اشتراک لفظی یک حرف نیز می‌تواند گاه سبب اختلاف فتاوا شود، مثلاً: حرف «أَوْ» می‌تواند برای «تخییر» یا برای «تفصیل» بکار رود؛ مانند: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ...» (مائده/ ۳۳).

برخی فقیهان مانند شیخ مفید، ابن ادریس و علامه از فقهای امامیه و نیز حسن بصری و مجاهد از اهل سنت حرف «أو» را در این آیه برای تخییر دانسته (عبدالسلام طویل، بی‌تا: ۲۱۰) و قاضی را در اجرای هر کدام از این مجازات نسبت به هر مفسد و محارب مخیر دانسته اند، اما برخی فقیهان مانند شیخ طوسی از امامیه و شافعی و اکثر علمای اهل سنت «أو» را برای تفصیل حکم دانسته و گفته اند: مقصود قرآن آن است که برای مجازات هر مفسد و محاربی باید نوع مجازات هماهنگ و متناسب با نوع جرمش توسط قاضی انتخاب شود.

۳. تکثر معنایی برآمده از تفاوت ادراک مخاطبان است: در خصوص قرآن کریم، عقیده‌ای وجود دارد که به چند معنایی به عنوان نوعی شگرد در ارتباط میان خدا و انسان نگریسته می‌شود؛ برخی از متفکران جهان اسلام مانند شیخ الرئیس ابن سینا، با مطرح کردن زبان رمزی در زبان قرآن و تکیه بر سطوح متنوع مخاطبان، چند معنایی‌های قرآن را به نوعی رمزگردانی برای طبقه‌بندی مخاطبان تأویل کرده است (ابن سینا، ۱۹۰۸: ۱۲۴-۱۲۵ به نقل از پاکتچی، ۱۳۹۴: ۱۶۵).

۳.۱.۴ نقد و تحلیل مبانی نظریه ارزش افزایی

با عنایت به تعریفی که از نظریه‌ی ارزش افزایی ارائه گردید اهم پیش فرض‌های این رویکرد و هدف تفسیری را می‌توان در سه مورد خلاصه نمود؛

اولین پیش فرض عدم اعتقاد به نیت مؤلف است. قائلان به این نظر معتقدند که اگرچه فهم سخن مؤلف مهم است اما این باعث نمی‌شود که محدود به آنچه او قصد کرده است بمانیم بلکه می‌توان به ورای عمل ذهنی مؤلف در قصد و معنا کردن متن رفت و حتی بالاتر از آن، به ورای مقصود و نیت او سفر کرد. (Gadamer, 2008, 122)

در پاسخ به این پرسش که آیا امکان نادیده گرفتن مؤلف و وارد بازی آزاد معنایی شدن با متن وجود دارد؟ پاسخ این است که این امکان بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های شخصیتی مؤلف وجود دارد؛ لکن سخن در مطلوب بودن چنین تفسیرهایی است که در رابطه با متون دینی امری که بدیهی به نظر می‌رسد این است که مفسر به دنبال تفسیر آزاد از متون نیست بلکه به عنوان مهمترین هدف در جستجوی کشف مراد و مقصود ماتن است؛ بنابراین در امکان قرائت‌های مختلف از متون جای بحثی نیست، اما از آنجا که خداوند حی و همواره

متجلی در آثار خویش است از این رو نظریه‌ی «مرگ مؤلف» در مورد ذات مقدس او امکان ندارد زیرا همه‌ی هستی خداوند عین آگاهی و خودآگاهی است.

دومین پیش فرض اینکه همه‌ی مراتب هستی، واجد زیبایی‌اند، عیناً و آدمی مدرک زیبایی است ذهناً. از سویی دیگر زیبایی در دریافت نامتعیین است و همه به زیبایی به یک شکل نمی‌نگرند. هم ابعاد زیبایی متنوع است و هم مراتب آن؛ بنابراین میزان فهم زیبایی با هنر دیدن ناظر زیبایی ارتباط مستقیم دارد. در نتیجه این نوع زیبایی دوقطبی و آمیزه‌ای از ذهنی و عینی بوده و در به وجود آمدنش هم ویژگی‌های شیء، لازم است و هم ذهنیت دریافت‌کننده‌ی آن. از این رو، نسبی است و با توجه به ذهنیت‌های گوناگون برداشت‌های گوناگونی از آن پدید می‌آید. در این پیش فرض چنانچه ضوابطی برای تأیید تفاسیر از تفاسیر محتمل در نظر گرفته نشود می‌تواند منجر به شکاکیت، نسبییت، بی‌ضابطگی، آنارشیسیم و اجتهاد به رأی در تفاسیر گردد که قطعاً مذموم است. آنچه باید به عنوان هدف تفسیر دنبال گردد برداشت‌های متفاوت است نه برداشت‌های متناقض.

سوم اینکه کثرت و تنوع احتمالات معنایی یک متن، نشانگر غنا و پرمایگی ظرفیت زیباشناختی آن خواهد بود؛ بنابراین نظریه‌ی ارزش افزایی در فضای تکثر معنا مطرح می‌شود. یکی از مبانی مهم تفسیری که می‌تواند در مواردی با نگاهی انتقادی و آسیب شناسانه همراه شود، پذیرش کاربرد لفظ در بیش از یک معنی و اشتغال یک جمله بر مدلول‌های متعدد در عرض هم است؛ اینکه چندین معنا در عرض یکدیگر مراد جدی گوینده یا نویسنده در یک عبارت و واژه بوده باشد، یکی از بسترهای مساعد قائل شدن به سطوح معنایی گوناگون محسوب می‌شود.

لذا اراده‌ی به کار بردن لفظ یا عبارت در معانی گوناگون طولی و عرضی را نمی‌توان همه‌جا خارج از قواعد تخاطب و محاوره دانست. شاید در مواردی مانند قصص که مطلب موردگفتگو امری عادی و در سطح فهم عموم است، شاید بتوان گفت قواعد عمومی محاوره، از جمله عدم صحت کاربرد لفظ در بیش از یک معنی بدون قرینه، قابل دفاع است اما در موارد دیگر نظیر متن مقدس قرآن پدیده‌ی چندمعنایی جزو محسنات کلام الهی به شمار می‌آید.

یکی از اساسی‌ترین مبانی تکثر معنا در متون مبتنی بر این است که کاربرد لفظ را در بیش از یک معنا صحیح بدانیم. به این معنا که متکلم بتواند یک لفظ را در یک کاربرد در چند معنای مستقل که در عرض یکدیگرند، به کار برد. اساساً قرآن که دارای واژگان

محدودی است، تنها زمانی می‌تواند «تبیان کل شیء» باشد که بتواند با کمترین الفاظ، بیشترین معانی را بیان و ابلاغ نماید. از این رو تفاسیر دیگری که از مثال‌های یادشده ارائه شده است برداشت دیگری از آیات است که در کنار معنای اول قرار گرفته، مقصود آیه شمرده می‌شود و نشان‌دهنده دلالت چندمعنایی آیه است بنابراین مسلم است که قائل شدن به هر کدام از معانی می‌تواند منشاء احکام فقهی متفاوتی از آیه باشد.

پس از بحث و بررسی و مذاقه و امعان نظر در نظریات فوق به نظر می‌رسد حتی در مورد تفسیر متون مقدس، با عنایت به ظرفیت‌های ویژه‌ای نظیر امکان و وقوع چندمعنایی نمی‌توان به‌طور مطلق دست رد بر سینه‌ی هرمنوتیک و نظریات مطروحه‌ی در آن نظیر نظریه‌ی ارزش افزایی زد. به‌عنوان مثال در مورد چندمعنایی و امکان برداشت‌های متفاوت به نظر می‌رسد در باب ارزش افزایی یکی از نقش‌های روایات اهل بیت در حوزه‌ی معنی‌شناسی واژه‌ها، توسعه در معنای قرآن است. مقصود این است که گاه واژه‌ی به‌کاررفته در قرآن دارای معنای شناخته‌شده‌ای در لغت است، اما در حدیث برای آن معنای دیگری که با معنای اصلی آن واژه نیز در ارتباط است بیان می‌شود. بدین ترتیب روایت، توسعه‌ای در معنای آن واژه و در نتیجه توسعه‌ای در معنای آیه‌ی شریفه ایجاد می‌کند. به‌منظور روشن شدن بحث به بررسی موردی واژه‌ی «انحر» در آیه‌ی «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» (کوثر، ۲) می‌پردازیم؛

۱. در لغت به سینه و نیز به گودی زیر گلوی انسان یا حیوان «نحر» گویند. (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۱۵: ذیل ماده‌ی «نحر»). مقصود از آن قربانی کردن شتر است. بدین ترتیب معنای «وانحر» در آیه‌ی شریفه، امر کردن به قربانی کردن شتر است. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰/۸۳۷)

۲. در روایتی دیگر، از امام صادق درباره‌ی همین آیه‌ی شریفه سؤال می‌شود. آن حضرت نیز با بالا آوردن دودست خود تا مقابل صورتشان، درحالی که کف دست روبه‌قبله بود، «انحر» را به معنای «بالا آوردن دست‌ها تا محاذی صورت به هنگام تکبیر الاحرام» معنا کردند. (همان)

۳. در روایت دیگری از امام باقر «وانحر» به اعتدال در ایستادن به هنگام نماز و پشت و سینه را راست و روبه‌قبله نگه داشتن» معنا و تفسیر شده است. (کلینی، ۱۴۰۹: ۳/۳۳۶؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹: ۵/۴۸۹) که کنایه از روبه‌قبله ایستادن و به سمت چپ و راست نگاه نکردن است.

روایات معصومان بدین ترتیب در معنای واژه‌های قرآن توسعه می‌دهند. از این‌رو در مورد چندمعنایی چنانچه «ضوابط تأیید تفسیر» (Hirsch, 1976: 172, 173, 176, 180-183, 237) (238) رعایت گردد که؛ اولین ضابطه آن مشروعیت است، به این معنا که باید قرائت از متن با توجه به هنجارها و معیارهای زبانی، امری ممکن و محتمل باشد. ضابطه دوم برخوردارگی از مطابقت است، به این معنا که آن فهم و قرائت با اجزای متن منطبق باشد و چنین نباشد که بخشی از متن نادیده گرفته شود. ضابطه تأییدی سوم آن است که با تیپ معنایی و ژانر ذاتی متن «تناسب از نظر جنس» داشته باشد، مثلاً اگر از متنی علمی، تفسیری رمزی عرضه نماییم، ضابطه تناسب در جنس را نادیده گرفته‌ایم و ضابطه چهارم، رعایت مطلوبیت یا سازگاری است. از این‌رو قرائتی مقدم بر دیگر قرائت‌های متن است که از عنصر سازگاری بیشتری با متن برخوردار باشد؛ مانعی برای ارزش افزایی در متن وجود ندارد و تفاسیر متعدد از قابلیت‌های لازم برخوردار هستند.

۲.۴ انواع نظریه‌ی ارزش افزایی

ارزش افزایی می‌تواند مفسر یا متن محور باشد، همچنان که به‌نوبه‌ی خود، مرتبط با زبان بوده و به‌نوعی، کشف امکانات زبانی محسوب می‌شود. در ارزش افزایی متن محور، مفسر به چارچوب متن پای بند است و از آن تعدی نمی‌کند؛ اما در ارزش افزایی مفسر محور، مفسر به خود این اجازه را می‌دهد که حتی اگر لازم باشد، عبارات متن را تغییر دهد تا بر احتمالات معنایی آن بیفزاید. البته در مورد اخیر، به دو نکته باید توجه داشت؛ نکته‌ی اول اینکه این کار تنها در متونی جایز است که خود متن تقدس نداشته باشد. در متونی که خود عبارات مقدس‌اند هر نوع تغییری، نوعی تحریف محسوب می‌گردد و از تقدس آن می‌کاهد. نکته‌ی دوم: اینکه اگر مفسر به‌منظور ارزش افزایی در متنی دست برد و ظاهر عبارت آن را تغییر دهد این متن، دیگر متن قبلی نبوده و در حقیقت، متن دیگری است که توسط مفسر آفریده شده است. در این مفهوم، می‌توان نه‌تنها از آفریدن معنا که از آفریدن متن توسط مفسر یادکرد. در حقیقت متنی که از امکان‌های پنهانی برخوردار است، هنگامی که در بازی معناشناختی، امکان‌های آشکار می‌شود، دامنه‌ای از تفاسیر صحیح و پذیرفتنی به‌سوی آن روانه می‌گردد؛ بنابراین متنی که قبلاً به‌ظاهر از معانی محدود و معدودی برخوردار بوده و از نظر معنایی، ارزش کمتری داشته است، اینک به شکل متن جدیدی ظاهر می‌شود که معانی متکثر و رمزگونه‌ای دارد و از ارزش بیشتری برخوردار

است؛ بنابراین نظریه ارزش افزایی از یک سو، نوعی پیشینه‌سازی ارزشی است و از سوی دیگر، گونه‌ای پیشینه‌خواهی ارزشی است.

حال به منظور نیل به این دو نوع از ارزش افزایی به تناسب هر دو مورد به ظرفیت‌های متنی و ظرفیت‌های مفسرمی‌پردازیم؛

۱.۲.۴ دلایل طرفداران ارزش افزایی متن محور

از نظر بارت یک متن ادبی، کهنکشان‌ی از دال‌هاست که رمزگان آن گسترده و تعیین‌ناپذیرند. از نظر بارت نه در پس متن، نویسنده‌ی فعال وجود دارد و نه در پیش متن خواننده‌ی منفعل. «در متن نه سوژه‌ای هست و نه ابژه‌ای» (Barthes, 1976, 30)

بر اساس زبان‌شناسی سوسور نیز عامل و خواستگاه معنا زبان است (See Allen, 2000, 28) از این دیدگاه، هر متن یا عبارتی، مبتنی بر قواعد و امکانات زبانی خاصی است و از امکانات معنایی (semantic possibilities) متعددی برخوردار است که هستی خود را از زبان گرفته‌اند. این امکانات معنایی قبل از مؤلف وجود داشته‌اند و در حقیقت بر مؤلف سیطره دارند. مؤلف تنها به کمک آن‌ها می‌تواند بی‌اندیشد و بنویسد. با این تحلیل از زبان و متن، بسیار طبیعی است که نیت و قصد مؤلف در حاشیه قرار می‌گیرد و نقش آن در فهم متن کم‌رنگ می‌شود و مؤلف جای خود را به معنای متن می‌دهد. و اینکه مؤلف نه مسلط بر زبان، بلکه تحت سلطه‌ی زبان می‌اندیشد و بیان می‌کند و با توجه به هویت مجازی زبان، مؤلف محدودیت‌های بسیاری برای تبیین آنچه می‌خواهد بگوید، پیدا می‌کند.

بنابراین بسیار اتفاق می‌افتد که نویسندگان یک متن، خود به‌درستی نمی‌دانند که در روایت سخن وجود، چه هنگامه‌های بدیع و قابل‌تاملی آفریده‌اند آیندگان از راه خواهند رسید و بر عمق ژرفای سخن ایشان آگاهی خواهند یافت. به‌عنوان شاهد مثالی از ارزش افزایی متن محور می‌توان گرایش هرمسی را معرفی نمود. در گرایش هرمسی هر کلمه‌ای و هر جمله‌ای رازی است که به رازی دیگر اشاره می‌کند. مفهوم «راز» اهمیت ویژه‌ای در این گرایش دارد. رازها سلسله‌ای به‌هم‌پیوسته را تشکیل می‌دهند؛ بدین معنا که هر رازی به رازی دیگر منتهی می‌شود. بی‌تردید، این گرایش به این ادعا می‌انجامد که تأویل و تفسیر تا بی‌نهایت پیش می‌رود و پایانی ندارد و عمل دلالت در عدد خاصی منحصر نمی‌شود (قائمی‌نیا، ۱۳۹۳: ۵۰۷).

ریکور نیز با گادامر در این مطلب، هم‌رأی است که متن می‌تواند از فهم‌ها و تفاسیر و قرائت‌های متکثر و درعین‌حال معتبری برخوردار باشد و سر این مطلب در این نکته نهفته است که وی متن را به‌مثابه یک کل مدنظر قرار می‌دهد. (Ricoeur, 1981: 211-212) از دیدگاه وی، متن صرفاً ترکیبی از جمله‌ها نیست، بلکه یک کل واحد است که منظر خاص مفسر، وحدت و چگونگی آن را به متن می‌بخشد. بر اساس این نگره کل‌گرایانه به متن، به هر متنی مانند هر شیء برجسته دیگری می‌توان از ابعاد و زوایای مختلف نگریست. متن به مثابه یک کل را می‌توان به شیوه‌های مختلفی خواند و تجزیه و ترکیب کرد و معنای آن را حدس زد؛ زیرا معنای متن، حاصل جمع جبری معانی جملات و اجزای آن نیست، بلکه حاصل نگاه کل‌گرایانه مفسر به متن است. از این رو وجود نمادها و تعابیر چندمعنا و قابلیت تکثر معنایی موجود در متن، در کنار نگاه هر خواننده‌ای به آن به مثابه یک کل، امکان انجام تجزیه و ترکیب‌های متکثری را برای خوانندگان مختلف فراهم می‌کند، از این رو یک متن گشوده به سوی قرائت‌ها و تفسیرهای متعدد است. مفهوم «جهان متن» در آثار ریکور از نتایج همین استقلال متن از مؤلف برخاسته است.

۱.۱.۲.۴ نقد و تحلیل نظریه‌ی ارزش‌افزایی متن محور

چنانچه گرایش هر مسی را به طور مطلق بپذیریم باید اذعان نمود که دیدگاه‌هایی که از نامحدود بودن عمل تفسیر و تأویل دفاع می‌کنند، به عدم امکان تفسیر و تأویل می‌انجامند. اگر هر تفسیر و تحویلی مستلزم تفسیر و تأویل دیگری باشد، این امر تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد و درواقع هیچ فهمی تحقق پیدا نمی‌کند. از این رو گرایش هر مسی را نباید به این صورت مطلق پذیرفت که هر چیزی به تفسیر و تأویل نیازمند است و هر رازی به راز دیگر احاله می‌شود؛ سلسله رازها باید درجایی پایان بپذیرد. وقتی متنی را می‌خوانیم، صرفاً با سلسله‌ای بی‌پایان از رازها روبه‌رو نمی‌شویم. عمل تأویل هم مانند هر فعالیت فکری با معلوم و مجهول سروکار دارد. خواننده در تأویل با مجهولاتی روبه‌رو می‌شود، اما او به معلوماتی هم دسترسی دارد و به کمک آن‌ها تعدادی از آن مجهولات را حل می‌کند. تأویل هم نوعی فرایند حل مسئله است. نفی معنای واحد به معنای پذیرفتن بی‌پایانی معنا نیست و میان این دو تفاوت وجود دارد و اثبات بی‌پایانی معنا با نفی معنای واحد از نظر منطقی نوعی مغالطه است. بی‌تردید، متن پدیده‌ای ارتباطی است و به منظور انتقال دادن پیامی به دیگران به وجود آمده است؛ به عبارت دیگر، ماهیت ارتباطی متن اقتضا می‌کند که دست‌کم بخشی از

معانی متن در آن حضور داشته باشد. این بخش با پیام متن گره خورده است اما نشانه‌ها دلالت‌هایی دارند که به تأخیر و تعویق نمی‌افتند. (قائمی نیا، ۱۳۹۳: ۵۰۹-۵۰۷)

به نظر می‌رسد دور هرمنوتیکی که ریکوردر نظریه‌ی تفسیری خود نیز مطرح می‌سازد به نوعی کمک به حل مجهولات به وسیله‌ی معلومات و پیدا کردن مقاصد احتمالی متن است. در پاسخ به عدم توجه به قصد ماتن و بازی آزاد نشانه‌ها با متن به نظر ریکور وجود یک پدیدآورنده‌ی واحد برای متن که در واقع همان نویسنده‌ی ضمنی متن است، امکان این چشم‌اندازهای متفاوت از متن را فراهم می‌آورد، به گونه‌ای که وحدت‌بخش این منظرهای متکثر از متن را نیز می‌توان همان نویسنده‌ی ضمنی دانست. (Bontekoe, 1996: 145)

به بیان دیگر و از باب تشبیه می‌توان گفت که گویی نویسنده‌ی ضمنی، متن را بسان یک شیء برجسته و سه‌بعدی خلق کرده که این امر، امکان عکس‌برداری سه‌بعدی از آن و نگرستن از چشم‌اندازهای متکثر و درعین حال صحیح را نسبت به متن فراهم آورده است؛ همان‌طور که امکان عکس‌برداری سه‌بعدی از یک جسم امکان‌پذیر است. گویی هر مفسری از منظری خاص به آن نگرسته و زاویه‌ی دید خاص خود را داشته است و متن در عین این که معنای واحدی دارد، اما این معنای واحد به دلیل برخورداری از ابعاد و زوایای مختلف، تحمل پذیرش تفاسیر و فهم‌های متفاوت و احتمالی را دارد.

۲.۲.۴ دلایل طرفداران ارزش افزایی مفسر محور

مفسر محوران چنین استدلال می‌کنند که یک اثر ادبی به صورت بسته تکمیل شده و شسته‌رفته‌ای از معنا در جهان نمی‌افتد؛ بلکه معنا به موقعیت تاریخی مفسر وابسته است. این نظر «متن را ساختاری بالقوه معرفی می‌کند که به وسیله‌ی خواننده و در رابطه با هنجارها، ارزش‌ها و تجربه‌ی فرا ادبی او هماهنگ شده است، در این نظریه معنا حاصل تعدیل و تجدیدنظر در انتظاراتی است که در ذهن خواننده در فرآیند فهم دیالکتیکی او با متن شکل می‌گیرد. از این تلقی برمی‌آید که به منظور گردن نهادن به تغییر در نتیجه تأثیر متن، مفسر باید در وهله‌ی نخست، باورهای خود را کاملاً موقتی تلقی کند.

شعر زیر را که سراینده‌ی آن وردزورث است در نظر بگیرید: (سلدن، ویدوسون، ۱۳۹۲:

(۷۰).

خوابی چنان بر روح چیره بود
که هول و هراس انسانی را نمی‌شناختم

او را چنان می‌دیدم که گویی
هرگز گرد پیری بر رخسارش نخواهد نشست
و اینک بی حرکت و ناتوان
بی آنکه ببیند یا بشنود
با جریان هرروزه زمین درآمیخته است
با صخره، با سنگ، با درخت

با تأملی در شعر فوق می‌توانیم بگوییم که در هر یک از بندهای فوق، یک جمله گفته شده است: (۱) فکر می‌کردم او نخواهد مرد؛ (۲) او مرده است. می‌توانیم به‌عنوان خواننده از خود سؤال کنیم که از رابطه میان این دو جمله چه برداشتی داریم. آیا نداشتن «هول و هراس انسانی» خوب و معقول است، یا خام اندیشی و حماقت؟ آیا «خوابی» که بر روح او چیره است، نوعی توهم است یا الهامی رؤیا گونه؟ آیا عبارت «که گویی» بیانگر آن است که وی همه نشانه‌های آشکار یک موجود نامیرا را داشته است، یا این که گوینده در اشتباه بوده است؟ آیا بند دوم، حاوی این معناست که او در مرگ موجودیت روحانی ندارد و صرفاً به ماده‌ای بی جان تبدیل شده است؟ دو مصراع اول این بند، چنین دیدگاهی را عرضه می‌کند؛ اما دو مصراع بعدی راه را برای تفسیر محتمل دیگری نیز می‌گشاید؛ اینکه او به بخشی از یک دنیای طبیعی تبدیل شده و در وجودی سهیم شده است که به تعبیری بزرگ تر از روحانیت خام بند اول است؛ «حرکت» و «توان» فردی او اکنون به «حرکت» و «نیروی» بزرگ طبیعت پیوسته است.

بنابراین متون ادبی همواره «سفید خوانی»هایی دارد که فقط خواننده می‌تواند آن‌ها را پرکند. فرضیات اولیه ما چارچوبی پدید می‌آورند که مطالب بعدی را در آن تفسیر می‌کنیم، همچنان که به خواندن اثر ادامه می‌دهیم، فرضیاتی را پی‌ریزی می‌کنیم، در بعضی عقاید تجدیدنظر می‌کنیم و دست به استنباط و پیش‌بینی‌های هر دم پیچیده‌تری می‌زنیم. از این‌رو متن می‌تواند سطوح گوناگون دلالتی داشته باشد که این سطوح در زمینه دایر المعارف مفسر آشکار می‌شوند و این دلالت‌ها تدریجی الحصول هستند. در نتیجه فهم خصلت دایر المعارفی دارد و با گسترش معارف مفسر و کشف ارتباط مدخل‌های دایر المعارفش با متن، دلالت‌های جدید آن نیز آشکار می‌شوند. هر قدر دایر المعارف مفسر گسترش یابد، به همان اندازه باید در انتظار ظهور دلالت‌های جدیدی از متن باشیم. با افزایش اطلاعات او

و گسترش مدخل‌هایش، همواره این امکان هست که ارتباطات بیشتری را درون متن بیابد و مساحت‌های جدیدی از آن را درنوردد.

شاهد مثالی از ارزش افزایی مفسر محور را نیز می‌توان دیدگاه اکو مطرح نمود. به نظر اکو، پایان‌ناپذیری فهم از متن به ساختار دایر المعارف خواننده مربوط می‌شود. دایر المعارف خواننده ساختاری مانند هزارتو دارد و همین امر موجب می‌شود که فهم‌های خواننده پایانی نداشته باشد. سه نوع هزارتو وجود دارد که توجه به تفاوت آن‌ها سودمند است:

۱. نوع نخست هزارتوی خطی است. در این نوع فرد چاره‌ای جز این ندارد که به‌طرف مرکز هزارتو برود و از آنجا راهی به بیرون باز کند. گونه‌ای ضرورت بر آن حاکم است و وقتی شخص مسیری را دنبال می‌کند، به‌طور ضروری مسیرهای پی‌درپی بعدی را هم می‌پیماید.

۲. نوع دوم ماز است. در این نوع هزارتو راه‌های بدیل بسیاری وجود دارد و برخی از آن‌ها به بن‌بست منتهی می‌شوند و برخی دیگر به عقب برمی‌گردند. گویا شخص با شاخه‌های یک درخت تنومند روبه‌رو است که برخی از آن‌ها نسبت به برخی دیگر برجسته‌ترند. برخی از شاخه‌ها به گونه‌ای به بن‌بست می‌رسند که شخص مجبور می‌شود به عقب برگردد، اما دیگر شاخه‌ها به شاخه‌های فرعی جدید منتهی می‌شوند و شخص تنها بر اساس آزمایش و خطا پیش می‌رود تا راه خروج را پیدا کند.

۳. نوع سوم یک شبکه است. ویژگی اصلی شبکه این است که هر نقطه‌ای از آن با نقطه‌ی دیگر ارتباط دارد. اگر هم ارتباط نقاط در ظاهر معلوم نباشد، می‌توان آن را یافت. به تعبیر اکو، جهان فرایند نشانگی را باید هزارتویی از نوع سوم در نظر گرفت. این سخن بدین معناست که این جهان: اولاً، ساختاری متناسب با شبکه‌ای از تعابیر دارد. ثانیاً، این جهان، بی‌پایان و نامتناهی است؛ زیرا تفسیرهای متعددی را در برمی‌گیرد که توسط فرهنگ‌های گوناگون ارائه می‌شوند. به اعتقاد اکو، فرایند بی‌پایان نشانگی هرگز به این نتیجه‌ی نادرست نمی‌انجامد که تفسیر، ملاک و معیاری ندارد. همچنین، این سخن که تفسیر بالقوه بی‌نهایت است هرگز بدین معنا نیست که هر تفسیری همواره درست است. تفسیرهای راست، ملاک و معیاری دارند و هر تفسیری هم تفسیر درست نیست. (قائمی نیا، ۱۳۹۳: ۵۰۷ به نقل از Eco, 1992, 102)

نصر حامد ابوزید نیز در بخشی از نظریه «تفسیر عصری از متون» خویش قائل شده است که میان معنا و مراد تفاوت وجود دارد. از آنجایی که در تعریف نظریه ارزش افزایی آمده است که به حدّ اعلاّی ارزش رساندن یک اثر یا به حدّ اعلیّ رساندن ارزشیابی یک اثر می‌تواند هدف و خواسته مفسر باشد و با این پیش فرض که قرآن دلالت‌های بی‌پایان دارد و خداوند هم همه آن‌ها را اراده کرده است و مفسر نیز به تدریج به آن‌ها پی می‌برد و هرگز نمی‌تواند به همه آن‌ها هم‌زمان احاطه داشته باشد، به نظر می‌رسد نظریه تفسیری وی می‌تواند به‌عنوان نوعی از انواع ارزش افزایی مفسر محور مورد امعان نظر قرار گیرد.

وی در تعریف دو واژه مراد و معنا گفته است؛ معنا آن چیزی است که به‌صورت مستقیم از متن به دست می‌آید و با توجّه به تحلیل ساختار زبانی متن و بافت تاریخی آن می‌توان معنای یک متن را به دست آورد، اما مراد متن چیز دیگری است. از نظر ابوزید دو فرق اساسی میان «معنا» و «مراد» وجود دارد:

۱. معنا جنبه تاریخی دارد، یعنی با توجّه به بافت فرهنگی اجتماعی متن می‌توان معنای آن را به دست آورد.

۲. معنا دارای ثبات نسبی، اما مراد قابل تغییر است. در هر عصر و زمانی می‌توان قرائتی دیگر از متن ارائه داد و با آن قرائت، به مراد متن دسترسی پیدا کرد. (نصری، ۱۳۸۹: ۳۵۳-۳۵۴).

وی بر این باور است که بسیاری از گزاره‌های دستوری شریعت، حامل یک فرایند و پیام است. این فرایند در متن منطوق و متن غیرمنطوق نهفته است. برای مثال پایان برده‌داری یک هدف بوده است. هرچند این هدف، به صراحت در منطوق آیه‌ای نیامده باشد. چنین غایتی در یک فرایند تحقق یافته است؛ بنابراین، تنها وظیفه امروز، آن است که آن غایت تحقق یافته را حفظ کنیم. بر اساس اعتقاد وی؛ هدف قرآن در مسئله ارث نیز تساوی بوده است و به دلیل عدم آمادگی مردم از این رو، به این صورت بیان شده است، و نصوص درباره زن دارای فحوائی است که باید آن را کشف نمود. وی معتقد است که فحوا در منطوق عنه خلاصه نمی‌شود بلکه در مسکوت فیه یا مسکوت عنه هم یافت می‌شود. در فحوا، سکوت بخشی از سخن است. به سخن دیگر، فقط گفتار سخن نمی‌گوید که ناگفته‌ها نیز سخن می‌گویند؛ سکوت متن نیز معنادار و دلالت آور است. (ابوزید، ۱۳۸۳: ۲۳۰)

در نزد قائلان به نظریه ارزش افزایی، یکی از استدلال‌های شایع به زیر سؤال بردن امکان کشف عینی معنای اصلی و مقصود مؤلف است که در نظر ابوزید کاملاً مشهود است.

این فرض قابل قبول است که مؤلف معنای متعینی را در ذهن داشته است، اما این مراد، برای خوانندگان مفقود است؛ زیرا مؤلف به علت فاصله‌ی تاریخی نمی‌تواند مقصود خویش را حضوراً برای ما توضیح دهد و از طرف دیگر، خوانندگان امروزی قادر نیستند متن را در افق و چشم انداز گذشته (زمان نگارش) مطالعه کنند، بلکه دائماً آن را در منظر و چشم‌انداز معاصر قرائت می‌کنند.

۱.۲.۲.۴ نقد و تحلیل نظریه‌ی ارزش افزایی مفسر محور

به نظر می‌رسد یکی از دلایل موجهه‌ی نظریه‌ی ارزش افزایی مفسر محور این است که مفسر باید بفهمد، متن در شرایط امروزی، برای مخاطبان امروزی اش «چه پیامی دارد» و این معنا منافاتی با قصد گرایی ندارد و مفسر می‌تواند در پی این باشد که این عبارت، در شرایط کنونی، «از نظر پروردگار» چه معنایی می‌دهد. به نظر می‌رسد این هدف فهم، در متون شرعی، نه تنها جایز که ضروری است و هدف مفسر در این متون، صرفاً نباید این باشد که صاحب متن، در شرایط گذشته چه خواسته است؛ بلکه باید بداند در زمان حال چه می‌خواهد. توجه به مقتضیات زمان در اجتهادات فقهی، بیان دیگری از فهم عصری است. از این رو در مورد قرآن نیز ادله موجود، دال بر توسعه در دلالت‌های قرآن کریم و ذووجوه بودن آن، مهم ترین دلیل جواز اصل تفسیر عصری است، چنان که بسیاری از روایات تفسیری و تأویلی ائمه نیز در قالب همین تعریف از تفسیر عصری می‌گنجد، یعنی نوعی تفسیر عصری صحیح از متن در مقام پاسخگویی به مقتضیات و نیازهای عصر، و نیز تبیین حداکثر ظرفیت و نیاز مخاطبان از سوی ائمه و مفسران پس از آن‌ها وجود داشته است و هیچ یک از آنان فهم معانی آیات را به مدلولات مطابقی ادبی معاصران پیامبر محدود نکرده‌اند و همواره نوعی توسعه در مدلولات آیات در لابه‌لای تفاسیر آن‌ها دیده می‌شود. ارزش افزایی نیز به عنوان یکی دیگر از اهداف فهم با گسترش در دلالت‌ها و قایل شدن به پدیده چندگانگی معنایی زمینه را برای اثبات دیگر اهداف فهم متن نظیر عصری نگری فراهم می‌سازد.

بر اساس این نظریه تعین و وحدت معنایی متن بر محوریت قصد مؤلف (به فرض پذیرش) مخصوص کلام غیر الهی و سخنان انسان‌هاست؛ اما پویایی تفسیر در قرآن بدین معناست که دایره معنای مقصود در کلام الهی وسیع و متنوع است. مبنای این نظریه نیز آن است که خداوند به علم مطلق خویش به جمیع وجوه معنایی کلمات به کاررفته در عبارات خویش احاطه دارد، برخلاف انسان زمانی که از عباراتی برای مقصود خویش سود

می جوید، بر تمامی احتمالات معنایی آن عبارات اشراف و احاطه ندارد. از این رو معنای مقصود او محدودتر از معانی محتمله الفاظ وی است؛ اما درباره خداوند چنین نیست و به سبب اشراف علمی او به جمیع ظرفیت معنایی متن، هر آنچه مفسران از متن می فهمند، به شرط برخورداری از ضوابط تفسیری (نظیر آنکه مطابق با قواعد زبان است، الفاظ متن متحمل آن معنا باشند، خالی از تناقض درونی است و با سایر آموزه های معتبر شرعی معارض نباشند)، همگی مراد و مقصود پروردگار خواهند بود. قاضی ابوبکر بن العربی در التقریب به این نظر گرایش دارد که اگر گوینده خدای عزوجل باشد، امکان دارد که لفظی از سوی او در آن واحد در دو یا چند معنا به کار رود؛ زیرا خدای تعالی می تواند با یک اراده همه آن معانی را قصد کند؛ ولی دیگران از چنین توانایی بی بهره اند (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۴: ۱۲۹/۲-۱۳۰).

برخی معتقدند همان گونه که ویژگی های گوینده می تواند به او این توانمندی را بدهد که در یک کاربرد، لفظی را به استخدام معنای متعدد درآورد، همین گونه ویژگی های مخاطب نیز می تواند مانعی برای این نوع کاربرد باشد.

این دیدگاه در تفسیر آیات قرآن پذیرفته شده نیست؛ زیرا اولاً: همه ظرفیت های کلام الهی و حکیمانه بودن نظام آیات در جهت توسعه در دلالت های آن مدنظر قرار نگرفته است، ثانیاً: ضعف ها و نقایصی همچون محدود بودن ظرفیت مخاطبان، به جهت ضعف مخاطبان کلام است و عمومیت ندارد چه بسا در مورد ائمه معصومان، روایات زیادی دال بر تأیید این مطلب وجود دارد، ثالثاً: متون قانون گذار نیز همواره در یک معنا صریح نیستند و چه بسا قانون گذار به عمد متن قانون را به گونه ای انعطاف پذیر تنظیم می کند تا از ماندگاری و استمرار بیشتری برخوردار شود. رابعاً: مفاهیم کلام الهی دارای مراتب و درجاتی است و چه بسا مرتبه ای از فهم برای عرب عصر نزول درک شدنی است؛ ولی درک مراتب و سطوح دیگر معنا با گذشت زمان برای مخاطبان عصرهای بعد میسر گردد که با توجه به تغییر نسل ها و پیشرفت سریع علوم و تحولات روزافزون جوامع، تفاوت مراتب فهم انسان ها امری اجتناب ناپذیر به حساب می آید.

از دیگر سو رسالت جهانی قرآن در هدایت بشر مستلزم به کارگیری زبانی است که بتواند با همه آنها سخن بگوید. این امکان را زبان ادبی فراهم می سازد. در مباحث زبانی و ادبیات بحثی با عنوان جدایی یا جدایی ناپذیری قلمروهای زبان، به ویژه زبان عادی از زبان ادبی مطرح است؛ به این معنا که طرح زبان ادبی برای قرآن به شکلی قابل

بررسی است که نه تنها هماهنگی با تحقیقات گذشتگان است، بلکه با تحقیقات ادبی معاصر نیز هماهنگ است. خداوند با استفاده از این روش، امکانات مختلف زبانی را به کار گرفته و متنی ادبی خلق کرده است و ضمن تقید به زبان هنجار، با خروجی‌های هدفمند از آن و حرکت فراهنجاری در سطوح مختلف، معارف فراهنجاری و معارف فراعرفی را در قالب آن ریخته و هدایت تمام بشریت را در طول تاریخ بر عهده گرفته است؛ یعنی از سویی ارتباط با زبان عادی را قطع نکرده و از سوی دیگر با خروج فراهنجاری از زبان معیار، تشخیص خاصی به کلام خود داده است. بر این اساس زبان قرآن از زبان عادی جدا نیست، اما تفاوت‌هایی با آن نیز دارد که به‌هنگام فهم و تحلیل زبان قرآن توجه به آن‌ها ضروری است. به عنوان مثال نمونه‌ای از فراهنجارها، فراهنجار ادبی در امر دلالت است. (حسومی، ۱۳۹۲: ۱۶) کاربرد انواع مختلف آرایه‌های معنایی در بسیاری از آیات خواننده را به انبوهی از معانی ضمنی و چندلایه مشغول می‌سازد. با توجه به آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که قرآن هر چند از لحاظ اصول محاوره و منطق زبان شناختی عرف عقلا را مراعات می‌دارد و نیز در ساخت مفهومی و رسانایی سخن، به منظور اتمام حجت و تحقق حد نصاب هدایت، سطح درک و فهم عموم مخاطبان و گفتمان عموم مردم را لحاظ می‌کند، اما با این وصف نمی‌توان زبان قرآن را به تمامی زبان تک‌ساختی دانست؛ زیرا نشانه‌ها و علائم فراعرفی در مورد قرآن به اندازه‌ای غلبه دارد که نمی‌توان به نظریه تک‌ساختی بودن اکتفا ورزید. آنکه اقتضای تداوم ربوبیت الهی و بهره‌مندی تمامی نسل‌های انسانی از قرآن از یک سو و اكمال هدایت خاصه که مستلزم استمرار هدایت قرآن و طراوت و تازگی آن در تاریخ بشر است از دیگر سو، گویای زبان هدایت است، از این رو می‌توان اذعان نمود که زبان قرآن زبان ادبی هدایت است.

درباره نظریه «تفاوت معنا از مراد ابوزید» نیز به نظر می‌رسد مهم‌ترین اشکال طرح شده بر آن، یک مناقشه روش شناختی در باب فهم متون دینی است. در این روش جدید، سخن از جمع و تفریق ظواهر ادله نیست؛ بلکه ورود به سیاق و بافت خارجی متن از یکسو و از سوی دیگر به دست آوردن پیام متون دینی است. روش روشنفکران دینی نظیر ابوزید در گام اول معقول به نظر می‌آید، ولی اولاً مشکل روش شناختی دارد و ثانیاً، توجه به دغدغه علمای سنتی در ورای منافع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ضروری است. این دغدغه‌ی به‌جا آن است که اگر تن به روش فهم متون دینی از طریق فهم پیام و مراد دین و ریختن آن در قالب و الفاظ جدید مطرح باشد، مستلزم پیدایش دین جدید در هر عصری خواهد شد،

در نتیجه کلیات و حتی ذاتیات دین و نه اهداف آن نیز در هر عصری دستخوش تغییر می‌شود و نتیجه‌ی آن هم دنیوی و عرفی کردن (secularization) دین خواهد بود. یکی دیگر از اشکالاتی که بر این نظریه وارد است عدم امکان اعتبارسنجی تفاسیر به دست آمده در هر دوره است. تخطئه و تصویب در فقه امامیه و اهل تسنن جزء مبانی اجتهاد است که ارتباط مستقیمی با بحث اعتبار در تفاسیر و حجیت آنان دارد. علمای امامیه معتقد به تخطئه بوده و بر این باورند که خداوند متعال برای هر واقعه‌ای یک حکم واقعی دارد که در لوح محفوظ در حق همگان -چه عالم، چه جاهل، چه مسلمان و چه کافر- ثابت است و همه ما به همان واقع مکلفیم و امارات نیز طریق به واقع اند، اما استنباط مجتهد گاهی مطابق آن حکم واقعی بوده و او «مصیب» است که در این صورت، حکم واقعی در حق مجتهد و مقلدان وی منجز است و گاهی هم‌رأی مجتهد برخلاف واقع بوده و او «مخطیء» بوده که در این صورت او و مقلدانش معذورند. از نظر امامیه امکان «تخطئه» در اجتهاد به دلیل این است که در واقع حکم شارع وجود دارد و واقع خالی از حکم نیست. مجتهد بنا به دلایلی ممکن است به حکم واقع نرسد. اما از نظر اهل «تصویب» حکم درباره تمامی موضوعات وجود ندارد و در این موارد امر تشریح به مجتهد واگذار شده است. آنچه مجتهد می‌گوید حکم شارع است و به همین خاطر همیشه مجتهد، «مصیب» است. نظریه تصویب ارتباط نزدیکی با نظر ذهنی گرایان افراطی دارد. کسانی که قائل به چنین نظریاتی می‌باشند، همانند اهل «تصویب» می‌گویند: قرائت‌های مختلف و متفاوتی که از یک متن صورت می‌گیرد، همگی صحیح است و امکان «تخطئه» وجود ندارد، بازگشت نظریه «تصویب» و نظراتی مانند ابوزید به نظریه «نسبیت» است که مهم‌ترین پیامد آن آنارشسیسم و تفسیر به رأی مذموم خواهد بود.

۵. نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب مطرحه در پژوهش فوق می‌توان به این جمع‌بندی رسید که؛ فرضیه پایان‌ناپذیری در هر متنی وجود ندارد. هرچند تعدد معنایی و تفسیرهای گوناگون را در بیشتر متون می‌بینیم، اما پایان‌ناپذیری فهم‌ها در همه آن‌ها وجود ندارد و نظریاتی مانند نظریه ارزش‌افزایی به‌طور مطلق قابلیت طرح در هر متنی به‌خصوص متون مقدس را به دلیل اهمیت قصد و نیت ماتن نخواهد داشت، اما بالعکس در مورد پایان‌ناپذیری نشانه‌ها تنها متنی که چنین ظرفیتی را به دلیل ویژگی‌های خاص متن و ماتن دارد، متن قرآن است

که خداوند به دلیل علم نامتناهی خویش به جمیع احتمالات کلام خویش احاطه دارد و نویسنده زمینی از چنین علم نامحدودی بی‌بهره است. از این رو برخی مؤلفه‌های نظریه ارزش افزایی؛ نظیر ظرفیت‌های زبانی و امکانات بالقوه معنایی متن و تأثیرپذیری خوانش متن از دایره معارف خواننده و اطلاعات عصری آن، قابلیت جمع شدن با نظریه‌ی قصدی گرایبی انحصاری را داشته و امکان طرح نظریه‌ی « ارزش افزایی قصدی گرا » در تفسیر قرآن وجود خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به توضیح است که مسئله اصلی در تفسیر متون آن است که آیا در مطلق فهم و معرفت، این ابژه موضوع فهم و شناسایی است که عنصر تعیین کننده و هادی جریان فهم است یا آنکه فهم از فاعل شناسا و پیش فرض‌ها و دنیای ذهنی او شروع می‌شود؛ به گونه‌ای که آنچه دانش و فهم نامیده می‌شود تحت تأثیر و کنترل و جهت‌دهی دنیای ذهنی فاعل عمل شناسایی رقم می‌خورد و فهم در همه اشکال آن، چه فهم عالم طبیعت باشد، چه فهم و تفسیر یک متن، همگی رنگ ذهنیت و جهت‌گیری‌ها، علاقه‌ها و باورهای عالم و مفسر را به خود گرفته است؛ بنابراین، فهم و تفسیر و دانش امری سوژکتیو (subjective) و ذهن‌گرایانه است. (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۴۵).

بنا بر فهم عرفی، متن دارای امری بنیادی، ثابت و متعین به نام معنا است و مفسر با استفاده از علائم زبانی متن که با قواعد خاصی نظم یافته‌اند، به دنبال دست‌یابی به معنای متن است. از این رو، بحث از اینکه آیا فهمی که بدان نائل شده‌ایم، همان معنای متن است، یا اینکه آیا این امکان وجود دارد که مفسر بتواند به معنای متن دست یابد و یا ممکن است دچار سوء فهم گردد و به معنای متن نرسد، از مباحث مهم و اساسی هرمنوتیک است.

یک دیدگاه کلی، همگام با فهم عرفی وجود دارد که بر اساس آن، متن از معنایی بنیادی، متعین و ثابت به مشابه مراد مؤلف، برخوردار است. هرمنوتیست‌هایی مانند شلاپرماخر، دیلتای و هرش (با اختلاف دیدگاه‌هایی که در این زمینه دارند) بر آن است که متن، دارای معنایی بنیادی، یگانه و متعین است که کاشف از قصد و نیت و مراد مؤلف است و هیچ معنایی غیر از آن را بر نمی‌تابد. (قصدی گرایبی انحصاری).

دیدگاه دوم، قائل به عدم تعین معنا در متن بوده و بر آن است که متن، معنای بنیادی، ثابت، متعین و یگانه‌ای ندارد و حامل و مقتضی معانی بی‌نهایت است. (ذهنی گرایبی افراطی) در میان این طیف، دو گرایش عمده وجود دارد که البته به‌رغم قول به عدم تعین معنای متن، نتایج مختلفی را به دست داده‌اند. این دو گرایش عبارت‌اند از هرمنوتیک فلسفی و ساختارشنکی دریدا.

در میان این دودسته از دیدگاه‌ها، نظریه‌ای قرار دارد که معتقد است معنای متن نه کاملاً متعین و نه به‌طورکلی غیرمتعین است. به بیان دیگر، در دیدگاه امثال ریکور به‌رغم اینکه متن، معنای یگانه‌ای

ندارد، اما این گونه هم نیست که از قابلیت پذیرش معانی بی‌نهایت برخوردار باشد. (حسنی، ۱۳۹۳: ۲).

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (۱۳۹۱). ناصر مکارم شیرازی، چاپ سوم، تهران: مؤسسه قاصدک شهرک.
- نهج البلاغه (۱۳۵۱). علی نقی فیض الاسلام، چاپ دوم، تهران: الصدوق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۰۸). رسایل ابن سینا، قاهره: الهمدیه.
- ابن فارس، احمد (۱۴۱۵). معجم المقاییس فی اللغة، بیروت: دارالفکر.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰). ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۴). فقه الحدیث مباحث نقل به معنا، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- پالمر، ریچارد (بی تا). علم هرمنوتیک، محمد سعید حنایی، کاشان: هرمس.
- حامد ابوزید، نصر (۱۳۸۳). نقد گفت‌مان دینی، ترجمه: حسن یوسفی اشکوری، محمد جواهر کلام، تهران: نشر یادآوران.
- حسنی، حمیدرضا (۱۳۹۳). عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پل ریکور و محقق اصفهانی، تهران: انتشارات هرمس.
- حسومی، ولی الله (۱۳۹۲). «تحلیل زبان ادبی قرآن با تکیه بر نقد نظریه جدایی زبان ادبی از زبان عادی»، نقد و نظر، زمستان، سال هجدهم، شماره ۴، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حرّعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
- سلدن، امان؛ ویدوسون، پیتر (۱۳۹۲). راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- طباطبایی، محمدحسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: منشورات جما المدرسین فی الحوزه العلمیه.
- طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۷۲). مجمع البیان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طیب حسینی، سید محمود (۱۳۸۸). چندمعنایی در قرآن کریم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عابدی سر آسیا، علیرضا (۱۳۹۴). «زبان قرآن و امکان سنجی طرح نظریه ارزش افزایی در تفسیر قرآن»، سومین همایش ملی زبان‌شناسی و آموزش زبان فارسی، چشم انداز پژوهش در قرن ۲۱، اسفند، مشهد مقدس.
- عابدی سر آسیا، علیرضا (۱۳۹۶). هرمنوتیک و اصول فقه: درآمدی بر قصه‌ی گرایسی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- علوی، ثمانه (۱۳۹۶). ارزش افزایی از منظر هرمنوتیک و کاربرد آن در متون دینی (با تأکید بر آیات و روایات فقهی)، رساله دکتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.

- فیض کاشانی، ملأ محسن (۱۴۱۸). *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۹۳). *بیولوژی نص: نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*، قم: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- کلینی، محمد (۱۳۶۵). *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱). *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).
- نصری، عبد... (۱۳۸۹). *راز متن (هرمنوتیک، قرأت، پذیرش متن و منطق فهم دین)*، تهران: نشر مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.
- واعظی، احمد (۱۳۹۰). *نظریه‌ی تفسیر متن*، تهران: مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- واعظی، اصغر (۱۳۹۲). «*قصد‌گرایی در برابر استقلال معناشناختی*»، پژوهش‌های ادبی، پاییز، شماره ۴۱، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

Burthes, Roland (1995). *The Death of the Author*, published in *Authorship from Plato to Postmodernity: A Reader*, edited by Sean Burk, Edinburgh University.

Burthes, Roland (1976). *The Pleasure of the Text*, translated by Richard Miller, New York: Hill and Wang.

Davies, Stephen (2006). "Author's Intentions, Literary Interpretation, and Literary Value", in: *The British Journal of Aesthetics*.

Eco, Umberto (1992). *Interpretation and Over-interpretation*, edited by Stefan Collini, Cambridge University.

Hans-Georg (2008). "Aesthetics and Hermeneutics" in: *Philosophical Hermeneutics*. Translated by David E. Linge Berkeley, Los Angeles & London: University of California: paperback printing

Hirsch, Eric D (1976). *Validity in Interpretation*, Yale University

Osborne Grant R (1991). *The Hermeneutical Spiral, Intersity Hermeneutical Spiral*, Intersity.

Ricoeur, Paul (1981). *Hermeneutic and the Human Sciences, (HHS)*, Cambridge University.